

تغییر زندگی شاؤل

¹ اَمَّا شَاوُلُ هَنُوزَ تَهْدِيدٍ وَ قَتْلٍ بِرِ شَاكِرْدَانِ خَدَاوَنْدِ هَمِي دَمِيدٍ وَ نَزْدِ رَئِيسِ كَهَنَةِ آمَدِ،² وَ از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند بر نهاده، به اورشلیم بیاورد.³ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید⁴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاؤل، شاؤل، برای چه بر من جفا می‌کنی؟⁵ گفت: خداوند، تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.⁶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.⁷ اَمَّا اَنَانِي که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند.⁸ پس شاؤل از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،⁹ و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

¹⁰ و در دمشق، شاگردی حنایا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنایا! عرض کرد: خداوند! لَبَّیکَ! خداوند وی را گفت: برخیز و به کوچهای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، شاؤل نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک، دعا می‌کند،¹² و شخصی حنایا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.¹³ حنایا جواب داد که: ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید،¹⁴ و در اینجا نیز از رؤسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.¹⁵ خداوند وی را گفت: برو زیرا که او طرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد.¹⁶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر رحمتها برای نام من باید بکشد.¹⁷ پس حنایا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: ای برادر شاؤل، خداوند، یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.¹⁸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.¹⁹ و غذا خورده، قُوّت گرفت.

المسیح یزْد شاول

¹ اَمَّا شَاوُلُ فَكَانَ لَمْ يَزَلْ يَنْفَعُ تَهْدِداً وَقَتْلًا عَلٰی تَلَامِيذِ الرَّبِّ، فَتَقَدَّمَ إِلَى رَئِيسِ الْكَهَنَةِ² وَطَلَبَ مِنْهُ رَسَائِلَ إِلَى دِمَشْقَ إِلَى الْجَمَاعَاتِ حَتَّى إِذَا وَجَدَ اَنَانِيَا مِنَ الطَّرِيقِ، رَجُلًا أَوْ نِسَاءً، يَسْؤِفُهُمْ مُوتَقِينَ إِلَى أُورُشَلِيمَ.³ وَفِي ذَهَابِهِ حَدَّثَ أَنَّهُ اقْتَرَبَ إِلَى دِمَشْقَ فَبَعَثَهُ اَبْرَقَ حَوْلَهُ نُورٌ مِنَ السَّمَاءِ،⁴ فَسَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ وَسَمِعَ صَوْتًا قَائِلًا لَهُ: شَاوُلُ، شَاوُلُ، لِمَاذَا تَصْطَلِهْنِي؟⁵ فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ، يَا سَيِّدُ؟ فَقَالَ الرَّبُّ: أَنَا يَسُوعُ الَّذِي أَنْتَ تَصْطَلِهْدُهُ، صَعْبٌ عَلَيْكَ أَنْ تَرْفُسَ مَنَاجِسَ.⁶ فَقَالَ وَهُوَ مُزْتَبِعٌ وَمُتَحَيِّرٌ: يَا رَبِّ، مَاذَا تُرِيدُ أَنْ أَفْعَلَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: فَمُ وَاذْخُلِ الْمَدِينَةَ، فَيُقَالُ لَكَ مَاذَا يَتَّبِعِي أَنْ تَفْعَلَ.⁷ وَأَمَّا الرِّجَالُ الْمُسَافِرُونَ مَعَهُ فَوَقَفُوا صَامِتِينَ يَسْمَعُونَ الصَّوْتَ وَلَا يَنْظُرُونَ أَحَدًا.⁸ فَتَهَضَّ شَاوُلُ عَنِ الْأَرْضِ وَكَانَ وَهُوَ مَفْتُوحُ الْعَيْنَيْنِ لَا يُبْصِرُ أَحَدًا، فَاقْتَادَوْهُ بِيَدِهِ وَادْخَلُوهُ إِلَى دِمَشْقَ.⁹ وَكَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا يُبْصِرُ فَلَمْ يَأْكُلْ وَلَمْ يَسْرُبْ.¹⁰ وَكَانَ فِي دِمَشْقَ تَلْمِيذٌ اسْمُهُ حَنَانِيَا، فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ فِي رُؤْيَا: يَا حَنَانِيَا، فَقَالَ: هَتَدَا، يَا رَبِّ.¹¹ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: فَمُ وَاذْهَبْ إِلَى الرُّقَاقِي الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْمُسْتَقِيمُ وَاطْلُبْ فِي بَيْتِ يَهُوذَا رَجُلًا طَرَسُوسِيًّا اسْمُهُ شَاوُلُ، لِأَنَّهُ هُوَذَا يُصَلِّي.¹² وَقَدْ رَأَى فِي رُؤْيَا رَجُلًا اسْمُهُ حَنَانِيَا دَاخِلًا وَوَاضِعًا يَدَهُ عَلَيْهِ لِكَيْ يُبْصِرَ.¹³ فَأَجَابَ حَنَانِيَا: يَا رَبِّ، قَدْ سَمِعْتُ مِنْ كَثِيرِينَ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ كَمْ مِنْ الشَّرُورِ فَعَلَّ بِقَدْسِيكَ فِي أُورُشَلِيمَ، وَهَهُنَا لَهُ سُلْطَانٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ أَنْ يُوقِ جَمِيعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِاسْمِكَ.¹⁴ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: اذْهَبْ، لِأَنَّ هَذَا لِي إِنَاءٌ مُخْتَارٌ لِيَجْمَلَ اسْمِي أَمَامَ أُمَّمٍ وَمُلُوكٍ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ.¹⁵ لِأَنِّي سَأُرِيهِ كَمْ يَتَّبِعِي أَنْ يَتَّالَمَ مِنْ أَجْلِ اسْمِي.¹⁶ فَمَضَى حَنَانِيَا وَدَخَلَ الْبَيْتَ وَوَضَعَ عَلَيْهِ يَدَيْهِ وَقَالَ: ائْتِهَا الْأَخُ شَاوُلُ، قَدْ أَرْسَلَنِي الرَّبُّ يَسُوعُ الَّذِي ظَهَرَ لَكَ فِي الطَّرِيقِ الَّذِي جِئْتَ فِيهِ لِكَيْ تُبْصِرَ وَتَمْتَلِئَ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ.¹⁷ فَلَبَّوْهُ وَقَعَ مِنْ عَيْنَيْهِ شَيْءٌ كَأَنَّهُ قُشُورٌ فَأَبْصَرَ فِي الْحَالِ وَقَامَ وَاعْتَمَدَ،¹⁸ وَتَنَاوَلَ طَعَامًا فَتَقَوَّى.

شاؤل یکرز بالمسیح فی دمشق

²⁰ وَلِلْوَقْتِ جَعَلَ يَكْرُرُ فِي الْمَجَامِعِ بِالْمَسِيحِ أَنَّ هَذَا هُوَ ابْنُ اللَّهِ.²¹ فَهَبَّتْ جَمِيعُ الَّذِينَ كَانُوا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا: أَلَيْسَ هَذَا هُوَ الَّذِي أَهْلَكَ فِي أُورُشَلِيمَ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِهَذَا الْإِسْمِ؟ وَقَدْ جَاءَ إِلَى هُنَا لِيَسْؤِفَهُمْ مُوتَقِينَ إِلَى

بشارت شاؤل در دمشق و اورشلیم

²⁰ و بی‌درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ²¹ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد رؤسای کهنه برد؟ ²² اما شاؤل بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح.

²³ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند. ²⁴ ولی شاؤل از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند. ²⁵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

²⁶ و چون شاؤل به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ²⁷ اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ²⁸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ²⁹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او برآمدند. ³⁰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.

³¹ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

پطرس در لده

³² اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد. ³³ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود. پطرس وی را گفت: ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست. ³⁵ و جمیع سگنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

پطرس در یافا

³⁶ و در یافا، تلمیذهای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر

رؤسای کهنه. ²² و اما شاؤل فکان یرداد قوّه و یجیر الیهود الساکین فی دمشق مُحَقَّقاً أَنَّ هَذَا هُوَ الْمَسِيحُ. ²³ وَلَمَّا تَمَّتْ أَيَّامٌ كَثِيرَةٌ تَشَاوَرَ الْيَهُودُ لِيَقْتُلُوهُ. فَقَلِمَ شَاوُلُ بِمَكِيدَتِهِمْ، وَكَانُوا يُرَاقِبُونَ الْأَتُوبَ أَيْضاً نَهَاراً وَلَيْلاً لِيَقْتُلُوهُ، ²⁵ فَأَخَذَهُ التَّلَامِيذُ لَيْلاً وَأَتَرَلُوهُ مِنَ الشُّورِ مُدَلِّينَ إِيَّاهُ فِي سَلٍّ.

شاؤل يشهد للمسيح في اورشلیم

²⁶ وَلَمَّا جَاءَ شَاوُلُ إِلَى أُورُشَلِيمَ حَاوَلَ أَنْ يَلْتَصِقَ بِالتَّلَامِيذِ، وَكَانَ الْجَمِيعُ يَخَافُونَهُ غَيْرَ مُصَدِّقِينَ أَنَّهُ تَلَمِيذٌ. ²⁷ فَأَخَذَهُ بَرْنَابَا وَأَحْضَرَهُ إِلَى الرُّسُلِ وَحَدَّثَهُمْ كَيْفَ أَبْصَرَ الرَّبَّ فِي الطَّرِيقِ وَأَنَّهُ كَلَّمَهُ وَكَيْفَ جَاهَرَ فِي دِمَشْقَ بِاسْمِ يَسُوعَ. ²⁸ فَكَانَ مَعَهُمْ يَدْخُلُ وَيَخْرُجُ فِي أُورُشَلِيمَ وَيُجَاهِرُ بِاسْمِ الرَّبِّ يَسُوعَ. ²⁹ وَكَانَ يُخَاطَبُ وَيُبَاحِثُ الْيُونَانِيِّينَ فَحَاوَلُوا أَنْ يَقْتُلُوهُ. ³⁰ فَلَمَّا عَلِمَ الْإِخْوَةُ أَخَذَرُوهُ إِلَى قَيْصَرِيَّةَ وَأَرْسَلُوهُ إِلَى طَرَسُوسَ.

³¹ وَأَمَّا الْكَنَائِسُ فِي جَمِيعِ الْيَهُودِيَّةِ وَالْجَلِيلِ وَالسَّامِرَةِ فَكَانَ لَهَا سَلَامٌ وَكَانَتْ تُبْنَى وَتَبْسُرُ فِي خَوْفِ الرَّبِّ وَبِعَزِيَّةِ الرُّوحِ الْقُدُسِ كَمَا تَتَكَاثَرُ.

الرَّسُولُ بطرس في اللد

³² وَحَدَّثَ أَنَّ بُطْرُسَ وَهُوَ يَجْتَازُ بِالْجَمِيعِ تَرَلَّ أَيْضاً إِلَى الْقَيْصَرِيِّينَ السَّكَّانِينَ فِي لَدَّةَ. ³³ فَوَجَدَ هُنَاكَ إِنْسَانًا اسْمُهُ إِيْنِيَّاسُ مُضْطَجِعاً عَلَى سَرِيرٍ مُنْذُ ثَمَانِي سِنِينَ، وَكَانَ مَقْلُوجاً. ³⁴ فَقَالَ لَهُ بُطْرُسُ: يَا إِيْنِيَّاسُ، يَشْفِيكَ يَسُوعُ الْمَسِيحُ، فُمْ وَأَفْرِشْ لِنَفْسِكَ. فَقَامَ لِلْوَقْتِ. ³⁵ وَرَأَهُ جَمِيعُ السَّكَّانِينَ فِي لَدَّةَ وَشَاوَرُونَ الَّذِينَ رَجَعُوا إِلَى الرَّبِّ.

الرَّسُولُ بطرس في يافا

³⁶ وَكَانَ فِي يَافَا تَلْمِيذَةً، اسْمُهَا طَابِيَّتَا، الَّتِي تَرْجَمَتُهُ: غَزَالَةٌ، هَذِهِ كَانَتْ مُمْتَلِئَةً أَعْمَالاً صَالِحَةً وَإِحْسَانَاتٍ كَمَا تَعْمَلُهَا. ³⁷ وَحَدَّثَ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ أَنَّهَا مَرَضَتْ وَمَاتَتْ، فَعَسَلُوهَا وَوَضَعُوهَا فِي عُثْيَةٍ. ³⁸ وَإِذْ كَانَتْ لَدَّةَ قَرِيبَةً مِنْ يَافَا وَسَمِعَ التَّلَامِيذُ أَنَّ بُطْرُسَ فِيهَا، أَرْسَلُوا رَجُلَيْنِ يَطْلُبَانِ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَتَوَاتَى عَنْ أَنْ يَجْتَازَ إِلَيْهِمْ. ³⁹ فَقَامَ بُطْرُسُ وَجَاءَ مَعَهُمَا. فَلَمَّا وَصَلَ صَعِدُوا بِهِ إِلَى الْعُثْيَةِ فَوَقَفَتْ لَدَيْهِ جَمِيعُ الْأَرَامِلِ يَتَكَيَّنَ وَيُرِينَ أَفْئِصَةً وَثِيَاباً مِمَّا كَانَتْ تَعْمَلُ غَزَالَةً وَهِيَ مَعَهُنَّ. ⁴⁰ فَأَخْرَجَ بُطْرُسُ الْجَمِيعَ خَارِجاً وَجِئَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَصَلَّى ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى الْجَسَدِ وَقَالَ: يَا طَابِيَّتَا، قُومِي، فَقَتَحَتْ عَيْنَيْهَا، وَلَمَّا أَبْصَرَتْ بُطْرُسَ جَلَسَتْ. ⁴¹ فَتَاوَلَهَا

يَدُهُ وَأَقَامَهَا، ثُمَّ تَادَى الْقِدِّيسِينَ وَالْأَرَامِلَ وَأَحْصَرَهَا
 حَيَّةً.⁴² فَصَارَ ذَلِكَ مَعْلُومًا فِي يَاقَا كُلِّهَا، فَأَمَنَ كَثِيرُونَ
 بِالرَّبِّ.⁴³ وَمَكَتْ أَيَّامًا كَثِيرَةً فِي يَاقَا عِنْدَ سِمْعَانَ، رَجُلٍ
 دَبَّاعٍ.

بود.³⁷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرد و او را
 غسل داده، در بالاخانه‌های گذاردند.³⁸ و چونکه لُذَّه
 نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در
 آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که
 در آمدن نزد ما درنگ نکنی.³⁹ آنگاه پطرس برخاسته، با
 ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و
 همهٔ بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهن‌ها و
 جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود،
 به وی نشان می‌دادند.⁴⁰ امّا پطرس همه را بیرون
 کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و
 گفت: ای طابیتا، برخیز! که در ساعت چشمان خود را
 باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.⁴¹ پس دست او را
 گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه‌زنان را خوانده،
 او را بدیشان زنده سپرد.⁴² چون این مقدّمه در تمامی
 یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.⁴³ و
 در یافا نزد دَبَّاعی شمعون نام روزی چند توقّف نمود.